



نقش کثرت‌گرایی هویتی هر دولت‌سازی و ملت‌سازی از نظر شهید مزاری



محمد حسین خلوصی ✍

حمایت از حقوق اقلیت‌ها در برابر اکثریت و پذیرش کردهای فرهنگی گروه‌ها و اقلیت‌های متعدد، مدلی چند فرهنگی و کثرت‌گرا از شهروندی ارائه کند (Ibid; 7). کمیلیکا چند دلیل مهم برای چنین الگوی از شهروندی ارائه داده است: نخست آن‌که از منظر حقوقی همه شهروندان برابر است و برابری میان اقلیت و اکثریت تفاوت نمی‌گذارد. افزون بر آن از منظر تاریخی در مورد توافق و قرارداد، در قرارداد اجتماعی که بنیان شهروندی را شکل می‌دهد، میان اکثریت و اقلیت، تساوی برقرار است و تخطی اکثریت در نشناختن هویت‌ها و حقوق اقلیت‌ها، تخطی از قرارداد اجتماعی است. افزون بر آن‌که این‌گونه تکثرها و تنوع‌ها در درون شهروندی، باعث ایجاد جذبه تنوع و زیبایی نیز می‌گردد (فابر، ۱۳۹۲: ۱۱۶-۱۲۰).

اگر با چنین رویکردی، هویت را در اندیشه شهید مزاری مورد توجه قرار دهیم، کثرت‌گرایی فرهنگی را می‌توان در نظریات وی ارائه کرد. این جستار کوتاه در صدد طرح مسائلی انتزاعی و فلسفی هویت از نظر شهید مزاری نیست؛ بلکه در پی طرح مسئله هویت و جمع‌بندی آن در قالب یک راهکار حقوقی و

توجه به مقوله هویت در فلسفه سیاسی و کلاً در علوم اجتماعی از دهه هفتاد بیشتر گردید. عبور از پوزیتیویسم به رویکردهای تأویل‌گرا و تفسیرگرا، مسائلی بسیاری را تغییر داد و مسائل جدیدی را در فلسفه سیاست وارد کرد. هویت اگرچه از گذشته وجود داشته است؛ اما بحث‌های عمیق فلسفی درباره آن مربوط به فلاسفه متأخر است. به عنوان نمونه در الگویی که کمیلیکا (Kymlica) از شهروندی چند فرهنگی در قالب دولت ملی ارائه داده و از مقبولیت فراوانی نیز برخوردار شده است، نقش هویت‌های درون ملتی بسیار حائز اهمیت است. کمیلیکا در اصل نگران اقلیت‌های ملی در دولت‌های لیبرال است که از دهه هفتاد به بعد به دنبال رسمیت بخشی وضعیت خاص قومی خود در نهادهای عمومی بوده‌اند (استیونسون ۱۳۹۲: ۱۱۸). کمیلیکا معتقد است که هم‌اکنون دولت‌های غربی به معنای دقیق کلمه، دولت ملی نیستند؛ بلکه این دولت‌ها به جهت وجود اقلیت‌های متعدد در قلمرو سرزمینی‌شان در واقع دولت‌های چندملیتی هستند (Kymlica, 1995; 10). وی در نظریه خود تلاش دارد با

سیاسی است. این مهم است که شهید مزاری میان هویت قومی و هویت ملی رابطه برقرار می‌کرد و هویت قومی را مغایر با هویت ملی نمی‌دانست. باتوجه به چنین رویکردی می‌توان سه نکته مهم را نسبت به مسئله هویت حقوقی و سیاسی در اندیشه شهید مزاری مشخص کرد. در تبیین نگاه شهید مزاری نسبت به هویت؛ سطح حداقلی، سطح حداکثری و سطح هویت بهینه را می‌توان چنین طبقه‌بندی کرد:

الف. سطح حداقلی

در این سطح، حداقل‌هایی از الزامات هویتی مدنظر است که در نبود آن هویت ملی در یک دولت ملی به وجود نمی‌آید. به نظر می‌رسد جرم زدایی از مقوله هویت که شوربختانه هم در تاریخ سیاسی افغانستان و دیگر کشورها در قرن هژده و نوزده وجود داشته است، مهم‌ترین عنصر هویت ملی است. جرم‌زدایی از هویت با این استدلال همراه است که هویت‌های تباری در افغانستان بیرون از محدوده اختیار افراد است و به همین جهت نمی‌تواند جرم باشد. اصرار زیادی در بیان‌های شهید مزاری نسبت به این سطح از هویت وجود دارد. او مصر بود که هویت کسی مایه تمسخر استهزا، تحقیر و فرودستی اجتماعی نباید

باشد. چنین پنداشته نگردد که تفاوت‌های هویتی، طبقات اجتماعی به وجود آورد و طبقه فرودست به لحاظ پیوندهای هویتی خویشی به چنین سرنوشتی گرفتار شده باشد. می‌توان گفت هویت در نبود سطح اقلی به صورت توتالیتری؛ سیاسی اجتماعی و فرهنگی سرکوب شده است. در واقع با جرم پنداشته شدن هویت‌های کوچک‌تر، نگاه تک هویتی بعد ایدئولوژیک به خود گرفته است. این سطح از هویت حتی در پی به حاشیه راندن دیگر هویت‌ها نیست؛ بلکه می‌کوشد با ابزارهای سیاسی، حقوقی، فرهنگی و اقتصادی هویت دیگری

را حذف می‌نماید. جامعه تک‌صدایی است و به دو قطب مشخص خود و بیگانه تفکیک شده است. تمایز میان خود و بیگانه مصنوعی‌ترین سیمای هویت است و فاجعه‌های زیادی در تاریخ از جمله در تاریخ معاصر افغانستان به وجود آورده است. جمله مشهور شهید مزاری که من می‌خواهم دیگر هزاره بودن جرم نباشد (که جرم در معنای موسع‌تر از کاربرد حقوقی آن به کار رفته است)، و هم چنین موضع‌گیری او در حمایت از جنبش که به عنوان ملیشه‌های رژیم گذشته، سرکوب می‌گردیدند، به همین سطح حداقلی از تکثرهای هویتی نظر دارد.

ب. سطح حداکثری

این سطح در پی ترسیم سقف تکثر هویتی است. در واقع به دنبال پاسخ به این پرسش است که به چه میزانی هویت‌های متکثر وجود داشته باشد. هویت‌ها چنان‌که متکثر هستند، ناگزیر باید به نقطه وحدت نیز باید برسند و در نبود این نقطه اتحاد، هویت بازم دچار فرسایش گردید و کثرت‌ها به اختلافات گسترده منتهی می‌شود.

سطح معقولی که شهید مزاری به آن نظر دارد این است که تکثرهای هویتی منتهی به ایجاد دشمنی نگردد؛ چون دشمنی اقوام فاجعه

است. سطح حداکثری به مرزهای هویتی توجه دارد و به نبوده‌های الزامی نظر دارد؛ یعنی هویت‌های خصمانه و منازعه برانگیز نباید وجود داشته باشد یا این‌که هویت‌ها علی‌رغم تکثیر که دارند پیامدهای سیاسی و اجتماعی را نیز مدنظر داشته باشند. شهید مزاری در تجربه سیاسی خود به این درک رسیده بود که یگانه چیزی که مردم افغانستان بعد از چندین سال جنگ به آن نیاز مبرم دارند، صلح و آرامش است و راه ایجاد صلح و امنیت در کشور، احترام گذاشتن به حق و حقوق تمام ملیت‌های با هم برادر است (غفاری، ۱۳۷۳: ۷۴).

”

این مهم است که شهید مزاری میان هویت قومی و هویت ملی رابطه برقرار می‌کرد و هویت قومی را مغایر با هویت ملی نمی‌دانست. باتوجه به چنین رویکردی می‌توان سه نکته مهم را نسبت به مسئله هویت حقوقی و سیاسی در اندیشه شهید مزاری مشخص کرد.

“

ج. سطح بهینه

سومین سطح از هویت به دنبال نقطه مطلوب است. این سطح در پی پاسخ به این پرسش است که در کشوری مثل افغانستان که تکثرهای هویتی وجود دارد، هویت مطلوب چیست؛ مکانیسم دستیابی به چنین هویت کثرت‌گرا چگونه صورت‌بندی می‌گردد؟ در پاسخ به این پرسش، رابطه هویت ملی و هویت قومی و مذهبی این نقطه مطلوب را منظر استاد مزاری مشخص می‌کند.

عدالت اجتماعی و برابری، یعنی هر قومیت به صورت منصفانه نگرش خود را نسبت به هویت دیگران اصلاح کند. قومیت‌های در پی سرکوب و تحقیر هویت‌های دیگر نباشند؛ بلکه با تعامل حداکثری وجود هم دیگر را به صورت برابر پذیرا باشند. شهید مزاری چون متعلق به هویت‌های فرودست زمانه خویش بود به نگرش‌های هویتی حاکمیت دیدگاه انتقادی داشت و ورود عدالت به عرصه هویت را راهبرد اصلاح نگرش‌های سیاسی و اجتماعی درباره هویت می‌دانست. در این سطح تناسب در اندیشه شهید مزاری از کلیدواژه‌ها است. او تأکید داشت که هر ملیتی به تناسب واقعیت وجودی و حضور خود در این کشور، در سرنوشت سیاسی خود سهیم باشند.» (همان، ۲۵).

مکانیسم که شهید مزاری برای رسیدن به تناسب مطرح می‌کند، نظام سیاسی مبتنی بر فدرالیسم است. او احساس می‌کرد که با فدرالیسم هم هویت‌های قومی تأمین می‌شود و هم هویت ملی محقق می‌گردد: «اکنون با این وضعیت که در افغانستان و به ویژه در کابل وجود دارد، تنها راه ثبات و به وجود آوردن مرکزیت، اعمال سیستم فدرالی است، ما آن را تنها راه حل می‌دانیم که تمامیت ارضی و حاکمیت ملی افغانستان را در پی دارد» (همان، ۳۷).

شهید مزاری از تحولات سیاسی دیگر کشورها در خصوص تجربه فدرالیسم آگاه بود و به عنوان یک تجربه انسانی که توانسته

”

شهید مزاری چون متعلق به هویت‌های فرودست زمانه خویش بود به نگرش‌های هویتی حاکمیت دیدگاه انتقادی داشت و ورود عدالت به عرصه هویت را راهبرد اصلاح نگرش‌های سیاسی و اجتماعی درباره هویت می‌دانست.

“

مشکلات هویتی را حل کند، می‌نگریست. با چنین مکانیسمی شهید مزاری میان هویت و عدالت نیز رابطه برقرار می‌کرد و سیستم فدرالی تأمین‌کننده حقوق اقوام، کثرت‌گرایی فرهنگی و تأمین عدالت اجتماعی می‌دانست: «حکومت فدرالی فعلاً در کشورهای پیشرفته و آزادی‌خواه دنیا وجود داشته و موجب جذب و وصل ملیت‌های متعدد است. ما معتقدیم تنها راه جلوگیری از تجزیه افغانستان و تأمین وحدت ملی و ارضی، این است که همه ملیت‌ها به حقوق‌شان برسند....

اگر ملیتی حقوق خود را طلب کرده و خواستار عدالت باشد به معنی تجزیه نیست، این حق طبیعی مردم است که خواستار حقوق خویش و عدالت باشد.» (همان، ۴۵).

به عنوان جمع‌بندی، شهید مزاری به هویت نگاه عمیق داشت و برای احیای هویت‌های محروم مبارزه کرد. او پذیرش کثرت‌های هویتی را به صورت عادلانه و منصفانه راه حل بحران دولت‌سازی و ملت‌سازی در افغانستان می‌دانست و معتقد بود که چنین نگاهی با سیستم فدرالی در افغانستان تأمین می‌شود.

منابع

۱. استیونسون، نیک (۱۳۹۲). شهروندی فرهنگی، ترجمه افشین خاکباز، تهران، تیسرا.
۲. غفاری، عبدالله (۱۳۷۳). فریاد عدالت، مؤسسه شهید سجادی، قم.
۳. فابر، سیسل (۱۳۹۰). عدالت در جهان متحول، ترجمه رستم فلاح، تهران، دانشگاه امام صادق.

4. Kymlicka, Will (1995), Multicultural Citizenship, Oxford, Oxford University.